

آشنایی با هیپنوتیزم

(جلد سوم)

آشنایی با ماهیت هیپنوتیزم - نقش نیروی مغناطیسم انسانی در ایجاد حالت هیپنوتیزم

نوشته: استاد ره‌نما، بنیانگذار مکتب

علوم درونی (تامبا)

در ایران و جهان

((اخطار شرعی))

هرگونه کپی، رونویسی و چاپ از روی

مطالب این کتاب و به اشتراک گذاری

آن به هر منظوری شرعاً حرام است.



سفن آغازین

در کتاب قبلی توضیح دادیم که دانشمندان در باره ماهیت هیپنوتیزم و اینکه چیست و چگونه بوجود می آید اتفاق نظر نداشته و به گروه‌های مختلفی تقسیم شده اند؛ هر گروه هم سفت و سخت به نظریه و تئوری خود معتقد بوده و گمان دارند که حقیقت همان است که آنها فکر می کنند و بس.

از آنجایی که اطلاع از نظریات فوق بسیار مهم است (زیرا در امر القای هیپنوتیزم استاد یا عامل باید بداند که ماهیت آن چیست و چگونه ایجاد می شود). بهمین دلیل ما تمام نظرات گروه‌های مختلف را گردآوری کرده و به صورت مفصل در چند جلد کتاب خدمت شما تقدیم می کنیم.

بطور کلی از قدیم تا کنون، بین دانشمندان و علمای این علم، دو علت برای هیپنوتیزم شدن افراد تصور میشده که **اولی**، اعتقاد بوجود نیروی مغناطیسی در بدن شخص عامل یا هیپنوتیزور بوده و معتقد بودند که از دستها و چشمان شخص عامل سیاله مغناطیسی خارج شده و افراد را مانیه تیزم میکند. **دوم**: عده ای هم معتقد بودند که هیپنوتیزم شدن افراد هیچ ربطی به وجود سیاله مغناطیسی نداشته و اصلاً چنین چیزی وجود خارجی ندارد و عوامل دیگری در ایجاد این حالت دخیلند که همگی ماهیتی علمی داشته و بوسیله علم روانشناسی یا پزشکی قابل بررسی و تفسیرند. بهمین دلیل این دسته براین باورند که چون ایجاد حالت هیپنوتیزم در بدن یک علت کاملاً واضح و مشخص علمی دارد لذا، پس می شود افراد را با وسایل و روش های گوناگون هیپنوتیزم کرد. در این باره ما هم تحقیق کرده و به نتیجه جالبی رسیده ایم. که در صفحه بعد درج شده است.

نظر بنده : من بعد از سالها تحقیق ، واقعیت را در این زمینه یافته و برای اینجانب مشخص شد که هیپنوتیزم حالتی طبیعی از حالت‌های مختلف جسم و ذهن آدمیست. همانگونه که در کتاب اوّل هم به این موضوع اشاره کردم . حال بوجود آمدن یا پیدایش این حالت در بدن ممکن است بوسایل مختلفی امکان پذیر باشد. مثلاً الآن بوسیله داروهای شیمیایی هم هیپنوتیزم میکنند و یا به وسیله موسیقی و ذکرو خیلی از روشهای دیگر. بنابراین هیپنوتیزم را هم بوسیله تلقین و وسایل مکانیکی می شود ایجاد کرد و هم بوسیله سیاله مغناطیسی. از طرفی اکنون دیگر هیچ شکی در وجود سیاله مغناطیسی درون بدن انسان نیست؛ بلکه حال، موضوع مهم نحوه پرورش و استفاده از آن است و از آنجائی که این دوره به آموزش هیپنوتیزم از جنبه علوم امروزی می پردازد . بهمین دلیل، ما در دوره ی مستقلی به معرفی و آموزش مانیه تیزم اقدام کرده ایم که شما همزمان با این دوره، کتب آموزشی آن را هم دریافت خواهید کرد.

مطالب ارائه شده در این کتاب بسیار جالب بوده و با مطالعه مطالب فوق دانش شما در باره این علم افزون شده و از این پس با آگاهی بیشتری آن را دنبال خواهید کرد. همچنین مطالعه نظرات فوق به شما کمک می کند تا امر القای هیپنوتیزم را با تسلط و دانش بیشتری به جلو ببرید. حال به مطالب جالب و شگفت انگیز این کتاب دقت کنید.

مُتَلَمَّه

درباره ماهیت هیپنوتیزم و اینکه چه عاملی باعث هیپنوتیزم شدن افراد میشود در این کتاب و کتب بعدی به تفصیل بحث شده و شما بعد از اتمام آن به اطلاعات ذیقیمتی دست خواهید یافت.

در این کتابها آرای دانشمندان مختلف در باره ماهیت هیپنوتیزم ذکر شده و در پایان ، ما هم نظر خود را ذکر کرده ایم. اما قبل از اینکه وارد بحث اصلی بشویم، ابتدا کوتاه درباره مسائلی که در کتاب اول بایده یاد آوری می شد اما بدلیل سرعت در انجام کار بجا مانده ، مطالبی را عرض می کنم.

در کتاب اول در باره معنی نام هیپنوتیزم و ریشه های آن بحث گردید. اما کامل توضیح داده نشد که این نام راجه کسی و به چه منظوری روی این علم گذاشت. اگر به یاد داشته باشید، در آن کتاب عرض کردیم که در ابتدا اصلاً موضوع بخواب بردن افراد مطرح نبود. بلکه مانیه تیزورها سعی داشتند که هر چه بیشتر و بهتر با انتقال سیاله مانیه تیزمی به درون بدن بیماران آنها را تحت تأثیر قراردادده و معالجه کنند.

در ابتدا ، نتیجه طبیعی این کار که در اکثر بیماران ظاهر میشد . تحریک فوق العاده آنها و ایجاد تشنجاتی بود که گاهاً به بهبودی آنها می انجامید . اما گاه گاهی در اثنای کار مشاهده می شد که بعضی از بیماران به جای اینکه دچار تشنج بشوند به خواب میرفتند و همانطور که در قبل گفتیم چون هدف مانیه تیزورها ایجاد شوک و تشنجات در بدن بیماران بود، لذا توجهی به این حالتی که پیش می آمد نمی کردند و آن را مفید فایده به حال بیماران نمیدانستند. زیرا در آن دوران اصل بر این باور بود که بهبودی بیمار بعد از بوجود آمدن تشنجات اتفاق بوجود خواهد آمد و مانیه تیزورها به این امر اعتقاد داشتند. و چون پیدایش خواب در این بیماران برای آنها ناشناخته بود توجهی به آن نمی کردند. تا اینکه روزی یکی از این مانیه تیزورها بنام «گنت پویسگور» روزی سرگرم معالجه چوپان جوانی بنام «ویکتور» بود. گنت سعی داشت تا به پیروی از مراد خود مسمرتا آنجایی که می تواند با انتقال سیاله مانیه تیزمی در وجود ویکتور ایجاد شوک و تشنج

بنماید. اما در حین عمل مشاهده کرد که وی بجای اینکه دچار تشنج شود، در همان حالت ایستاده بخواب عمیقی فرو رفت و در حالت خواب شروع به راه رفتن نمود.

از آنجائیکه بروزاین حالت تا آن روز برای کنت سابقه نداشت وی بشدت دچار ترس و وحشت گردیده و بی اختیار فریاد می زند: به ایست. و ویکتور می ایستد. در اینجا کنت متوجه میشود که درست است که ویکتور بخواب رفته، اما این خواب با خواب معمولی فرق میکند. پس در آن حالت شروع به مکالمه با ویکتور کرده و هر سوالی که از او می پرسد، وی به روشنی جواب آن را میدهد.

در اینجا پویسگور متوجه میشود که این حالتی ناشناخته است و در کتب اساتید قدیمی مانند استاد او مسمر به آن اشاره ای نشده است. پس خود شروع به آزمایش و تحقیق در اینباره نموده و بدین صورت بود که در دوران جدید، هیپنوتیزم کشف شد. و اما اینکه چه کسی این نام را برای اولین بار روی این علم نهاد؛ همانگونه که در کتاب قبل اشاره کردیم، یک پزشک و جراح انگلیسی بنام «جیمز برید» بود که علاقمند به مانیه تیزم بوده، اما اعتقادی بوجدسیاله مانیه تیزمی نداشت. وی در حین عمل مشاهده کرده بود که افراد را میتوان با تلقین و همچنین وادار کردن آنها با نگاه کردن به اشیاء درخشان بدون پلک زدن، هیپنوتیزم کرد. پس لغت «هیپنو» را که قبلاً گفتیم به معنای خدای خواب در یونان قدیم بود. برای زیبایی روی این علم گذاشته و همچنین با اینکار خواست بین هیپنوتیزم از جنبه علمی آن و جنبه خرافی آن (بقول خودش) تمایزی ایجاد کند. و اینگونه بود که نام «هیپنوتیزم» بر روی این علم گذاشته شد. حال به بررسی ماهیت این علم میپردازیم.

کتاب سوم، آشنایی با بایست، هیپنوتیزم

ای نامه اسرار الهی که تویی وی آینه جمال شاهی که تویی

بیرون ز تو نیست هر چه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

((سنایی))

در کتاب اول، تاریخچه مختصر هیپنوتیزم را بیان کردیم، و حالا در این کتاب به بحث

در اطراف بایست آن میپردازیم. در این کتاب بیشتر با هیپنوتیزم و حقیقت

وجودی و چگونگی انجام آن آشنایی شویم.

چند پرسش

هیپنوتیزم چیست؟ آیا آن تحمل اراده قوی بر ضعیف است؟

آیا هیپنوتیزم علم است؟ چرا انسانها، هیپنوتیزم می شوند؟

آیا علت هیپنوتیزم مرکز فکر است؟ آیا هیپنوتیزم جادو است؟

آیا هیپنوتیزم ارتباطی با ماوراء الطبیعه دارد؟

آیا هیپنوتیزم شبیه برق و مغناطیس است؟

آیا همه مردم میتوانند هیپنوتیزم را فرا بگیرند؟

آیا برای یاد گرفتن آن شرایط ویژه ای لازم است؟

آیا هیپنوتیزم بر اثر تلقین است؟

در این کتاب: به پرسشهای فوق و بسیاری از مسائل دیگر درباره هیپنوتیزم پاسخ داده شده است.

در این کتاب ماهیت هیپنوتیزم از نظر طرفداران ((نیروی روحی یا مغناطیس انسانی)) مورد بحث و بررسی قرار می گیرد. در کتب بعدی هم به تدریج از نظر گاههای دیگری که عناوین آنها در ذیل درج شده کار بررسی ماهیت هیپنوتیزم را پی خواهیم گرفت.

بخش دوم - عقیده طرفداران ((تلقین)) در ایجاد هیپنوتیزم.

بخش سوم - عقیده طرفداران ((باز تاب شرطی)) در ایجاد هیپنوتیزم.

بخش چهارم - عقیده طرفداران ((تمرکز فکر)) در ایجاد هیپنوتیزم.

بخش پنجم - نظریات متفرقه، از قبیل وجود عامل ترس، اطاعت پذیری از بزرگان، بی ارادگی و غیره، در ایجاد هیپنوتیزم.

بخش ششم - نتیجه نهایی و نظر آخرین.

در این کتاب همانطور که در قبل گفته شد. هیپنوتیزم فقط از جنبه علمی آن مورد بررسی قرار میگیرد و به همین دلیل ممکن است در خلال نظریات مختلف اینگونه تصور شود که شاید نیروی مغناطیس حیوانی وجود نداشته و علت ایجاد هیپنوتیزم فقط اثر ابزار مکانیکی، یا تلقین و عوامل دیگر باشد.

اما حقیقت این است که ایجاد حالت هیپنوتیزمی در بدن انسان به روشها و وسایل و امکانات چندی امکان پذیر است و مغناطیس انسانی هم یکی از این روشها یا امکانات است.

عقیده طرفداران نیروی روحی و مغناطیس حیوانی در ایجاد مسپنوتیزم

آن کمو چون در اشارت نایدت دم مزن چون در عبارت نایدت

نه اشارت می پذیردنی نشان نی کسی زو علم داردنی نشان

خواننده محترم

شما از حالابه بعد با حرفهای تازه، عجیب و خارق العاده سروکار خواهید داشت. مبهوت نشوید، تعجب و وحشت هم نکنید.

طرفداران مغناطیس حیوانی معتقدند که از دستها و چشمهای هیپنوتیزور ها نیروئی خارج میشود که سوژه را خواب میکند. این فکر از کجا سرچشمه گرفته است؟ منشأ این فکر اعتقاد به وجود روح است. روحی جهانی که در میان تمام اجزاء این دنیا وجود داشته و باعث میشود تا قدرت مغناطیس بوجود بیاید. در این دنیا علاوه بر ماده، چیز دیگری هم هست که آن را روح مینامند. سنگ جسم است و ماده، اما در درون خود روحی هم دارد که به آن روح جمادی میگویند. درخت و بقیه نباتات هم دارای روح نباتی هستند. همچنین حیوانات هم دارای روح حیوانی اند. و انسان چون خلاصه آفرینش است علاوه بر اینکه تمام این ارواح را داراست، روح خدایی هم دارد. همانطور که خدا در قرآن میفرماید که من از روح خود در او دمیدم. اما کم نیستند افرادی که در دنیای ما اعتقاد دارند که جهان فقط از ماده درست شده. اینها وجود روح و خدا و جهان غیب را باور ندارند و معتقدند که انسان بعد از مرگ نابود شده و از بین میرود.

اصولاً در باره هستی و جهان خلقت سه نگرش بیشتر وجود ندارد.

نگرش اول : یکدسته معتقدند که این جهان خالقی ندارد و خلقت دنیا و کل آفرینش بر اثر یک تصادف

بوده، اینها مادیون هستند.

نگرش دوم : یک عده هم معتقدند که این جهان خالقی دارد که با فکر و اندیشه و هدفی عالی این جهان

و عالم غیب را آفریده و ما بعد از مرگ به آن عالم منتقل خواهیم شد. این دسته معتقدین به مذهب هستند.

نگرش سوم : یک عده دیگری هم معتقدند که جهان از انرژی مطلق خلق شده و هر کس که بتواند به این

انرژی وصل شود میتواند خیلی کارها و اعمال شگفت انگیز انجام دهد. اینها معتقدند که جهان را این انرژی

خلق کرده؛ اکثر صوفیان و دراویش و مریدان آنها و حتی رهبران فرقه های مختلف مذهبی، بدون اینکه

خودشان هم بدانند، پیرو این نظریه هستند. و بعضی از همینها معتقدند که اصولاً درد دنیا چیزی بنام ماده وجود

ندارد. هر چه که هست مظاهری از وجود نیرو یا انرژی خالص است. حال، تمامی این نظریات را مورد بحث

و بررسی قرار میدهم.

۱- عقیده طرفداران ماده

در اطراف خود چیزهایی میبینم نظیر: میز، صندلی، فرش، دیوار، سنگ، آب و نظایر آنها، همه این قبیل چیزها را که با چشم میبینم و با دست لمس میکنم و یابوی آنها را استشمام کرده یا مزه آنها را میچشیم، **ماده** یا **جسم** مینامند. بطور خلاصه هر چیزی که در این دنیا موجود بوده و با حواس آدمی قابل درک و اثبات است ماده مینامند. (البته این تعریف زیادرسا نیست، ولی ماسعی کردیم که ساده ترین تعریف را انتخاب کنیم). مادیون که آنها را (**ماتریالیست**) نیز مینامند، عقیده دارند که در دنیا غیر از ماده هیچ چیز دیگری نیست، یعنی درخت از مجموع و ترکیب ماده های مختلف نظیر خاک، آب و هوادرست شده است. پس درخت حالت کامل شده ماده است. همچنین میگویند: انسان و حیوان هم از مجموع و ترکیب مواد ساخته شده، یعنی حیوان و انسان هم حالت تکمیل شده ماده است؛ در عصر ما طرفداران ماده زیادند. هر چند که همیشه تاریخ تعداد این اشخاص بیشتر از پیروان ادیان بوده اند. همواره از اول تاریخ تا کنون عده ای طرفدار ماده و عده ای هم طرفدار روح بوده اند. عده ای هم طرفدار هر دو، یک دانشمند فرانسوی بنام "لیتره" میگوید: در دنیا هیچ خاصیتی بدون وجود ماده یافت نمیشود، همانطور که حرارت بدون جسم یعنی گرم بدون شعله آتش (در آن زمان) نمیتواند وجود داشته باشد. یکی دیگر از دانشمندان بنام "تن" همین عقیده را دارد و میگوید همانطور که کبد یا همان جگر سیاه از خود صفراترشح میکند، مغز هم از خود فکراترشح میکند. «اپیکور» دانشمند بزرگ یونانی هم همین عقیده را داشت و میگفت، نسبت روح به جسم مثل نسبت آهنگ به ساز است.

پزشکان طرفدار ماده میگویند، اگر روحی وجود داشته باشد، هنگام جراحی باید با نیش تیز چاقوی جراحی برخورد کند. این بحث بسیار مفصل و شیرین است، در پایان این مبحث باز هم در این خصوص صحبت خواهیم کرد ولی از آنجائیکه بخش معتقدان به مذهب فعلاً به بحث ما مربوط نمیشود لازم نمیدانم که آنرا در این قسمت از کتاب به شرح و تفصیل بکشم و آن را در کتاب هستی شناسی از دیدگاه "مکتب تایما" دنبال خواهیم کرد. انشاء الله، حال بینیم عقیده طرفداران نیرو یا روح چیست

۲- عقیده طرفداران نیرو

عده دیگر از دانشمندان و فلاسفه عقیده دارند که در دنیا علاوه بر جسم و ماده چیز دیگری هم هست که آن، نیرو یا روح میباشد. مثلاً انسان از دو قسمت درست شده است، یک قسمت ماده که جسم ما است و یک قسمت روح که «جان» ما است.

سنگ جسم است ماده دارد و هم روح که به آن روح جمادی میگویند.

ماشین و اجسام فلزی هم ماده دارند و هم روح.

آب هم ماده است و هم روح دارد.

هوا هم ماده و هم روح دارد.

گیاه و حیوان هم ماده دارند و هم روح.

سگ و گربه هم ماده دارند و هم روح.

احمد و حسن و منیژه هم جسم دارند و هم روح.

بهر حال این عده عقیده دارند که در انسان علاوه بر این جسم ظاهری چیز دیگری هست که آن درک

میکند، میفهمد، فکر میکند و آن چیز، روح است. دانشمندان و پیروان به وجود و بقای روح زیادند و آنها

را هم روحیون یا "اسپیری تیست" میگویند.

۳- عقیده طرفداران نیروی خالص

انیشتین میگوید " ماده عبارت از نیروی فشرده شده است " با این حساب، همه چیز ماده است و هر ماده ای هم از نیروی فشرده شده است، پس همه چیز نیروست .

پس بدین ترتیب، این قلمی که من در دست دارم نیرو است، که در اثر فشرده شدن به شکل ماده درآمده است، سنگ نیروست، درخت نیروست، انسان نیروست، کوهها هم نیرو هستند، آب نیروست، هوای نیروست. حالا ببینیم کشفیات جدید علمی کدام یک از این سه عقیده را ثابت میکنند.

۱. آیا دنیا فقط ماده است؟

۲. آیا دنیا فقط نیرو یا روح است؟

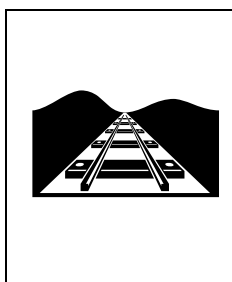
۳. آیا دنیا از ترکیب ماده و روح است؟

کشفیات علمی درباره نیرو و ماده

آنچه که در صفحات پیشین گفتیم، فقط عقاید دانشمندان بود، امروزه در قرن بیست و یکم میدانیم که عقیده و نظریه ای که پایه علمی و آزمایشی نداشته باشد، بیهوده است، زیرا چه بسا عقایدیکه صدها سال درست بنظر می رسیده است ولی علم و آزمایش غلط بودن آن عقیده و نظر را ثابت کرده است. (البته خوانندگان عزیز توجه داشته باشید که همه چیز را در دنیا نمیشود وجودیا عدم وجود آنها را بوسیله علوم تجربی ثابت کرد. همانطور که در قبل هم گفتم مادر اینجا از نقطه نظر علوم تجربی و بازگو کردن عقاید دانشمندان این رشته سخنان آنها را نقل میکنیم. اعتقاد شخص بنده و نظر اصلی ما را در آخرین مباحث خواهید خواند).

گردش خورشید بدور زمین: زمانی بود که همه معتقد بودند که خورشید از دریا خارج میشود و باز در دریا فرو میرود و همه دنیا این عقیده را قبول داشتند. برای اینکه همگان به چشم خود میدیدند که خورشید هرروز از سمت مشرق و از دریا خارج شده و در سمت مغرب در دریا غروب میکند. ولی امروزه ما میدانیم که خورشید ستاره بزرگی است که زمین و چند سیاره دیگر بدور آن میچرخند. پس معلوم میشود، گاهی چشم ما هم اشتباه میکنند.

مثال دیگر، همه ما میدانیم، وقتی به خطوط راه آهن نگاه میکنیم اینطور بنظر میرسد که آنها در جایی بهم خواهند رسید در صورتیکه اینگونه نیست و این فقط خطای چشم است. (شکل)



بنابر این در دنیای امروز ما دیگر نمیتوانیم به چشمهای خود هم اعتماد داشته باشیم.

زیرا آنچه که با چشم خود میبینیم گاهی با حقیقت وفق نمیدهد.

درباره ماهیت علمی ماده و روح هم تا حدودی علم پیشرفتهایی کرده است. یعنی علم

امروز، برای پی بردن به راز ماده و روح متوسل به علوم فیزیک و شیمی شده است. فیزیک جدید ماده را

نیروی فشرده شده میدانند و این نیرو را برخی از الهیون (مانند بعضی از عرفا) سازنده جهان میدانند و

معتقدند که این نیرو دارای شعور و آگاهی است و سازنده جهان همین نیرو است. (البته سازنده نه به

مفهوم خدا) ولی مادیون می گویند، جز ماده چیز دیگری وجود ندارد و ماده هم نمیتواند شعور و آگاهی

داشته باشد.

اگر قبول کنیم که ماده همان نیروی بهم فشرده است و این نیروی بهم فشرده هم شعور و آگاهی دارد،

پس این نیرو همان **ماده‌المواد یا سازنده جهان است**. (باز هم تأکید میکنم که منظور از سازنده در

اینجا نعوذ بالله خداوند نیست. زیرا حتی شعور در هر سطحی که باشد از مخلوقات خداوند است. همانطور

که در حدیث نبوی میفرماید: **اول چیزی که خدا آفرید عقل بود**. بلکه به زبان ساده یعنی هسته

اولیه خلقت و یا همان شعور باطنی).

اثبات علمی وجود شعور (روح) در ماده

ماده در طبیعت به چهار شکل کلی دیده میشود. ۱- جامد ۲- مایع ۳- بخار ۴- پلاسما حالت چهارم ماده که پلاسما نامیده میشود در چند دهه گذشته کشف شده و آن عبارت از حالتی است که اتمهای ماده شکافته و تجزیه میشوند.

"م- واسیلیف" در کتاب ماده و انسان میگوید: پلاسما مخلوطی از اتمهای یونیده و الکترونهای آزاد، با تعداد کمی اتمهای کامل و گاهی اوقات حتی ملکولهای گاز است. درخشندگی گازی رقیق در لامپ مهتابی یا فلور سنت ناشی از پلاسماست. حداکثر دمای فعل و انفعالات شیمیایی از صفر تا n تا درجه سانتیگراد است. بالاتر از این حد حالت حقیقی پلاسما ظاهر میشود.

تجزیه ماده: این شکل از شناخت هستی اولین روشی است که برای شناخت هستی بفرمانده انسان اولیه رسید و هنوز هم ادامه دارد. مبنای این روش که آن را **روش واگشایی** مینامند بر این است که برای شناخت هر چیز باید اجزای سازنده آن را تجزیه واز هم جدا کرد تا به ساختار و اسرار آن پی برد. ولی متأسفانه این روش به هیچ وجه درباره شناخت هستی بکار نیامده و معنی نمیدهد.

به داستانی در این باره توجه کنید: روزی عارفی ربانی به پسرش گفت: گردویی بیاور، فرزند رفت و گردویی را با خود آورد. پیر گفت، آن را بشکن. فرزند گفت، شکستم ای آقای من، پیر گفت در آن چه میبینی؟ فرزند جواب داد، فقط یک هسته، پیر گفت، آن هسته را بشکن، فرزند گفت شکستم ای آقای من، پیر گفت در آن چه میبینی؟ فرزند گفت هیچ آقای من. پیر گفت: آن هیچ تویی.

شما از این داستان چه فهمیدید؟ اگر بگویم تمام اسرار هستی در همین داستان نهفته است باور میکنید.

یکبار دیگر به اول این کتاب مراجعه کنید و شعر سنایی را در باره انسان بخوانید. **از خود بطلب هر**

آنچه خواهی که تویی دانشمندان سعی کردند که با این روش اسرار هستی را کشف کرده و شاید

به راز وجود خدا هم پی ببرند، اما اشتباه میکردند. ولی این روش یک منفعت بزرگ برای انسان داشت و

آن این بود که به کشف ساختار ظاهری هستی انجامیده و باعث انقلابی در علوم شد و تمام پیشرفتهای

شگفت علمی که در این چند قرن گذشته صورت گرفته مدیون این نوع نگرش و تفکر بوده است.

باید این را بدانید که هستی مانند یک پیاز لایه به لایه میباشد. حال اگر شما هر لایه را از هم جدا کنید در

آخر هیچ چیز باقی نمیماند، پس پیاز چه شد؟ هستی هم به همین شکل است. مطلب بعدی اینکه وقتی ما

میگوئیم: اتومبیل، آیا چرخ آن، اتومبیل است یا فرمان و یا سقف ماشین؟ جواب: مشخص است که

هیچکدام، ما کلمه ماشین را برای کُلّیت آن وسیله بکار میبریم، نه برای یکی از اجزای آن، داستان فیل در

خانه تاریک را بیاد بیاورید، هرکس دستش به عضوی از بدن فیل میخورد و به علت تاریکی فکر میکرد

که شکل فیل همانیست که او یافته، در صورتی که اگر دست هر کدام شمعی بُدی، اختلاف از گفتشان

بیرون شدی.

ساختار جهان

به یاد داشته باشید، این ما هستیم که برای هر چیزی نامی انتخاب میکنیم. اجداد ما که بسیار دانشمند تر از ما بوده اند، چند دغدغه مهم داشتند، یکی آن بود که میخواستند بدانند، جهان هستی را چه کسی آفریده، من به دلیلی که این بحث فعلاً به آن مربوط نمیشود در باره آن چیزی نمیگوییم، اما از این نظر که جهان ما از چه چیزی ساخته شده در حد نیاز و لزوم سخن خواهیم گفت.

ما اگر به دور و بر خود نگاه کنیم، انواع و اقسام چیزها را میبینیم. مثلاً درختان، سنگها، آب و حیوانات و خلاصه هزارو یک چیز دیگر، که آنها را موجود میدانیم چون هستند. وقاعدتاً هر چیز که هست و وجود دارد باید از چیزی ساخته شده باشد. بهمین دلیل دانشمندان ابتدا از طریق واگشایی شروع به شناسایی هستی کردند. ابتدا روی هر چیز نامی گذاشتند تا هنگامی که میخواستند در باره آن صحبت کنند، معلوم شود که موضوع به چه چیزی مربوط است. سپس هر چیزی را تا آنجایی که جا داشت و قابل دید از طریق چشم بود، شکستند و به قطعات کوچکتر تقسیم کردند تا جایی که دیگر امکان خرد کردن آن با وسایل آن دوران امکان نداشت پس نام آن ذره ای را که دیگر امکان خرد کردنش نبود، (ملکول) گذاشتند. به معنی کوچکترین جزء از هر چیز. سپس علم پیشرفت کرد و وسایلی اختراع شد مثل (کلنگهای شیمیایی) و به کمک آنها توانستند آن ذره ای را که نمیشد شکست، شکستند و این بار ذراتی را دیدند که دیگر قابل شکستن نبود و نام آن را (اتم) گذاشتند. اتم به زبان یونانی یعنی ذره غیر قابل تقسیم. همچنین دانشمندان دیدند که هر ملکولی از اتمهایی تشکیل شده که با یکدیگر متفاوتند. اینکار را با خیلی از چیزها انجام دادند و هر دفعه اتمهای متفاوتی را کشف کردند. حاصل این کشف آن بود که فهمیدند دنیای ما از چیزهای

ساخته شده که به زبان ساده ذرات مادر یا اصلی هستند. یعنی به خودی خود وجود دارند، و چیزهای دیگر از ترکیب آنها بوجود می آیند. مثلاً دانشمندان یک جزء از گوگرد را خواستند بشکنند، تا ببینند از چه ساخته شده پس آن ذره را خرد کردند ولی به جایی رسیدند که دیدند دیگر قابل قسمت به ذرات کوچکتر نیست و در ضمن هر چقدر هم که آن را بشکنند به چیز دیگری تبدیل نمیشود و در اصطلاح مرکب نیست. پس در اینجا بود که (عُنْصُر) کشف شد. مثل عنصر اینگونه است که اگر مارنگ قرمز و سفید را اختیار داشته باشیم، سپس به هر نسبت که از این دو رنگ با هم مخلوط کنیم میتوانیم بیشمار رنگ های مختلف بسازیم که هیچکدام نه قرمز هستند و نه سفید، اما در اصل از این دو ساخته شده اند. دانشمندان نام این اجزای اصلی را **عناصر** گذاشتند. و برای هر عنصری هم اسمی انتخاب کردند. مثلاً آب را تجزیه کردند و دیدند که از دو عنصر متفاوت ساخته شده، نام یکی را ئیدروژن و دیگری را اکسیژن گذاشتند. حال به بقیه داستان توجه کنید که حکایت تازه به جاهای شیرینش میرسد. دانشمندان شروع به تجزیه همه موادروی زمین کردند و در آخر به این نتیجه رسیدند، که تمام مواد موجود در روی زمین از تعداد صد و خورده ای عنصر تشکیل شده اند، نام تعدادی از این عناصر عبارت است از اکسیژن، ئیدروژن، کلسیم، گوگرد، آهن، سرب، طلا، کربن، سیلیس، ازت، فسفر، سدیم، منیزیم، منگنز.

شکافتن اتم

گفتیم که اتم آنقدر ریز است که نه با چشم عادی دیده میشود و نه قابل قسمت به اجزاء کوچکتر است. و برای اینکه شما پی به کوچکی اتمها ببرید، کافی است بگویم که اگر دو یست و پنجاه میلیون از این اتمها را اگر کنار هم قرار دهید، بسختی طول آنها به $2/5$ سانتیمتری رسد. پس اتم چیزی نیست که بتوان آن را لمس کرد و یا با چشم غیر مسلح دید. ولی بمرور اتمهای کوچکتری هم کشف شد. دانشمندان نام آنها را «نوترینو» گذاشتند. محاسبه شده اگر، صد هزار عدد از اتمهای نوترینو را کنار هم قرار بدهند تازه قطر آنها به اندازه یک اتم معمولی میشود.

حتماً حال از خود میپرسید و شاید ب فکر فرو رفته اید که، اگر چیزی اینقدر کوچک است، پس چطور تعداد و اندازه و قطر آنها محاسبه میشود؟ این اتم به این کوچکی با چه متری و مقیاسی اندازه گیری میشود؟ پاسخ به این سوال از بحث ما خارج است. اما اگر مایل به کسب اطلاعات بیشتری در این زمینه باشید میتوانید به کتب فیزیک و شیمی مراجعه کنید. البته کتابهای ساده تری هم برای مطالعه عموم نوشته شده مانند (ماده، زمین و آسمان) که نویسنده آن ژرژ گاموف و مترجم آن آقای رضا اقصی میباشند و یا کتاب (شبح درون اتم) نوشته ایزاک آسیموف که بوسیله آقای دکتر فرخ شادان ترجمه شده، و کتب دیگر که خوشبختانه در این زمینه منابع زیاد است. از بحث خودمان دور نشویم، دانشمندان به این فکر افتادند که تفاوت اتمها را بفهمند، تابدانند چرا اتم اکسیژن با نئیدروژن فرق دارد؟ بلاخره علم آنقدر پیشرفت کرد که دانشمندان بتوانند اتم را هم بشکافند، و دیدند که درون هر اتم ذره ای مانند خورشید نورانی وجود دارد که نام آن را **پروتون** گذاشتند، همچنین دیدند تعدادی ذرات دیگر بسرعت مثل سیارات منظومه شمسی دائماً بدور این هسته مرکزی میچرخند. اسم این ذرات چرخنده را هم **الکترون** گذاشتند. بین هسته مرکزی اتم و ذراتی که بدور آن میچرخیدند، فاصله ای وجود داشت که نام آن را هم **نوترون** گذاشتند. پس معلوم شد که هر اتم از سه قسمت درست شده است.

فرق اتمها با یکدیگر

اتمها چه فرقی با یکدیگر دارند، چرا اکسیژن شبیه ئیدروژن نیست و ئیدروژن شبیه آهن یا کربن نیست؟ با شکافتن اتم این مسئله حل شد که این اتمها چه فرقی با یکدیگر دارند. وقتی تک تک اتمها را شکستند یا شکافتند، مشاهده کردند که ستاره هائیکه در هر اتم دور هسته یا پروتون آن اتم میچرخند با بقیه متفاوت است. مثلاً: اتم ئیدروژن یک ستاره (یا یک الکترون) دارد ولی اتم هلیوم دو ستاره (یا دو الکترون) دارد.

اتم ها قابل تبدیل به یکدیگرند

کم کم موضوع بسیار مهم و جالب و چه بسا حیرت انگیز میشود و از این به بعد است که شما متوجه میشوید چرا ما یک بحث علم فیزیک را در کتابی که به آموزش هیپنوتیزم اختصاص یافته آورده ایم. حال دیگر باید خیلی خیلی توجه کنید و با حواس جمع و تمرکز کامل مطالب را دنبال کنید، زیرا در اینجا است که پرده از روی بسیاری از اسرار برداشته میشود.

دانشمندان متوجه شدند که اتمها قابل تبدیل به هم هستند. یعنی اگر الکترونهای اتمها را کم و زیاد کنند، عنصر جدیدی بوجود می آید. به عبارت ساده اگر الکترونهای آهن را شبیه به طلا کنند، پس آن دیگر آهن نیست، بلکه طلاست. و این همان علم کیمیا است که پدران ما در هزاران سال پیش این را فهمیده بودند و میدانستند و حتی فرمول این تغییر و تبدیل را هم یافته بودند. حالا متوجه شدید که گذشتگان ما چقدر دانشمند بوده اند. مطالبی را که بشر امروز بوسیله کامپیوتر و هزار امکانات دیگر به سختی میفهمد، هزاران سال پیش پدران ما فقط با تفکر صحیح بدست آورده بودند، بدون اینکه این امکانات را داشته باشند.

تبدیل آنها به یکدیگر در تئوری ساده است. مثلاً اگر به ئیدروژن یک الکترون بدهند، در این صورت تبدیل به هلیوم میشود. یا اگر از کربن که دارای چهار الکترون است یک یا دو الکترون را بگیرند، در این صورت کربن تبدیل به ئیدروژن یا هلیوم میشود. و با این حساب تمام ۱۱۴ عنصر قابل تبدیل به یکدیگرند. و جالب اینکه تمام این ۱۱۴ عنصر از یک عنصر ئیدروژن درست شده اند، در واقع میتوان گفت: **یک: همه چیز قابل تبدیل به همه چیز است.** **دو: همه چیز قابل تبدیل به ئیدروژن است.** مثلاً اکسیژن گازی است که ماده اساسی هوا و تنفس ما و تمام جانداران است و همچنین باعث سوختن میشود، ولی اگر دو اتم ئیدروژن و یک اتم اکسیژن با هم ترکیب بشوند، آب درست میشود که نه اکسیژن و نه ئیدروژن است. مثال دیگر، کُلر گازی است خفه کننده و سدیم فلز سوزاننده است، ولی وقتی این دو با هم ترکیب میشوند نمک طعام بدست میآید که ما در آشپزی مصرف میکنیم. پس نتیجه میگیریم که: **(همه چیز قابل تبدیل به همه چیز است) و یا (هر چیزی قابل تبدیل به چیز دیگری است).**

چند مثال از تبدیل چیزها به یکدیگر

حالا با چند مثال قضیه روشنتر میشود. امروزه در علم شیمی پیشرفتهای شگفت انگیزی صورت گرفته و آن عبارت از این است که خیلی چیزها را به چیزهای دیگر تبدیل کرده اند، و ما بطور خلاصه به چند مورد اشاره میکنیم.

شیر قابل تبدیل به کلاه: هم اکنون به کمک علم شیمی شیر خوراکی را تبدیل به پشم مصنوعی نموده و با آن کلاه می بافند.

با این حساب موقع خریدن یک گاو باید پرسید روزانه چند متر پشم میدهد؟ در امریکا قبلاً شیرهای کره گرفته به هیچ دردی نمیخورد و در واقع به هدر میرفت، حال دانشمندان از این شیرهای بی مصرف پشم تولید میکنند.

گندم قابل تبدیل به لاستیک: در کارخانه های بزرگ امریکا گندم را تبدیل به لاستیک میکنند، در قدیم هنگام خرید زمین زراعی میپرسیدند که این زمین چقدر گندم میدهد و حال با این حساب باید پرسید این زمین چند حلقه لاستیک میدهد؟

چند نمونه دیگر از قابلیت تبدیل مواد به یکدیگر.

روغن و خوراک از پنبه دانه

اسفالت و باروت و لاستیک از پنبه

تبدیل هوا به گندم

الکل و باروت و جوهر از ذرت

لبنیات از سویا

تبدیل تنباکو به صابون

فلاسفه از حقایق بو میکشند: (اناگزاگور) فیلسوف یونانی در دو هزار و پانصد سال پیش (توجه کنید، در چه زمانی) فهمیده بود عمل تبدیل مواد به یکدیگر میسر است. او گفته است: ما میبینیم گوسفند فقط علف و آب میخورد و همین آب و علف او را رشد میدهد، گوسفند نه پشم میخورد و نه گوشت، نه استخوان و نه خون و روغن، ولی بدن او همه این چیزها را می سازد. او همچنین میگوید: از اینجا نتیجه میگیریم که همه چیز به همه چیز قابل تبدیل است. زیرا ما میبینیم که درون بدن گوسفند آب و علف تبدیل به همه چیز میشود. (جان تمام کلام در باره اسرار هستی همین چند کلمه است).

تبدیل ماده به نیرو و بالعکس

مطالبی که الآن می‌خواهم برایتان بنویسم باور کردنش خیلی سخت بوده و شاید شما فکر کنید که من دارم غلو می‌کنم، ولی باور کنید اینگونه نیست. فقط اعمالی را که نقل می‌کنم انجام دادنش خیلی سخت است و شاید از هر چند میلیون نفر یک نفر این استعداد را داشته باشد که بتواند تئوری را به عمل در آورد. موضوع مهمتر در این تبدیلات آن است که، فقط این گندم نیست که تبدیل به لاستیک میشود. بلکه حتی موضوعاتی مانند نور و حرکت و صدا و در مرحله بالاتر اندیشه هم در این راستا قرار می‌گیرد. به مطلب خوب دقت کنید.

همه شما در مورد بمب اتم چیزهایی را شنیده اید. انرژی بسیار زیادی در هسته اتم نهفته است که وقتی آزاد میشود، ماده را تبدیل به نیرو می‌کند و تنها موجب خرابی و کشتار انسانها بصورت مستقیم میگردد، بلکه بعثت همین تبدیل مواد به یکدیگر بعثت آزاد کردن رادیو اکتیویته میتواند باعث بیماری نسلهای متوالی و ناقص شدن آنها گردد و همچنین اثرات مخربی را روی محیط زیست بجا بگذارد. اتفاقی که در جریان جنگ جهانی دوم در ژاپن رخ داد که هنوز مردم شهرهای هیروشیما و ناکازاکی از اثرات مخرب آن رنج میبرند. ماده میتواند تبدیل به انرژی گردد. همانطوریکه حرارت میتواند تبدیل به نور و صدا گردد و بالعکس. در ذیل تعدادی از این تبدیلات را آورده ایم.

- | | |
|-------------------------------------|-------------------------------------|
| - حرکت قابل تبدیل به صداست. | - نور قابل تبدیل به صداست. |
| - صدا قابل تبدیل به حرکت است. | - صدا قابل تبدیل به نور است |
| - نور قابل تبدیل به حرکت است. | - الکتریسیته قابل تبدیل به صداست |
| - حرکت قابل تبدیل به نور است. | - صدا قابل تبدیل به الکتریسیته است. |
| - الکتریسیته قابل تبدیل به نور است. | - ماده قابل تبدیل به نیرو است. |
| - نور قابل تبدیل به الکتریسیته است. | - نیرو قابل تبدیل به ماده است . |

حال موضوع مهم این است که، همین ماده بظاهر بیجان درون خود شعور دارد و مایمخواهیم اینرا اثبات کنیم به مطالب بعد دقت کنید.

حالا ما میدانیم که: تمام دنیا از ماده و ماده از اتم و اتم از ذرات نورانی ساخته شده، خوب حال شما فکر کنید که اگر همانطور که مادی گراها اعتقاد دارند و میگویند که ماده شعور ندارد، پس عقل و شعور من و شما و بقیه انسانها از کجا نشأت میگیرد؟ آیا امکان دارد که ماده بشعور بتواند از خود شعور و فکر و اندیشه بوجود بیاورد؟ حال بحثی را که درباره حرکت داشتیم بیاد بیاورید.

در آنجا گفتیم که هر حرکت هدفداری که به خلق چیزی ختم شود، نیاز به شعور و عامل باشعوری دارد. حال شما نگاهی به دوروبر خود بیاندازید، هرچیز که میبینید تماماً از ماده ساخته شده، ولی یک تعداد از چیزهاییکه میبینید، مانند سنگ و خاک و آجر و دیوار و غیره بظاهر، جاندار بحساب نمی آیند، بلکه هیچ حرکتی ندارند، آیا اینها هم زنده هستند و در درون خود شعور دارند؟ در جواب باید بگویم بله، حتی همان سنگی که ما میبینیم، بظاهر مرده است، در حقیقت از شعور بالایی برخوردار است، اما فعال شدن آن شعور و نیروی موجود در او مانند بذر گندم است که در درون خود قدرت رویش و زندگی را دارد، اما اگر در زمین کاشته نشود و یا شرایط رشد و رویش و نمو او فراهم نگردد، ممکن است سالها در همان حالت بظاهر مرده باقی بماند. (من اگر بخواهم این بحث را کامل باز کنم، آنگاه این مطلب خود تبدیل به یک کتاب مستقل در باره هستی شناسی خواهد شد و همانطور که قبلاً گفتم من آن کتاب را نوشته ام و بنام هستی شناسی از دیدگاه مکتب تایما موجود می باشد) اما نظر مادیگراها این نیست و آنها معتقدند که جهان از روی تضاد بوجود آمده و هیچ خالق باشعوری (نعوذ بالله) در کار نبوده است، که در صفحات بعد به این موضوع هم میپردازیم و بطلان آن را ثابت خواهیم کرد بحول و قوه الهی.

سازنده جهان کیست ؟

این سوال هزاران سال است که فکر تمامی افراد بشر را بخود مشغول کرده است. در هر دوره ای پیامبران حقیقی و همچنین مدعیان دروغین زعامت و پیشوایی بر مردم و بازسلاطین ظالم و ستمگر تعریفی از جهان را به مردم ارائه داده اند و ما می‌خواهیم ببینیم که اصل ماجرا و واقعیت کدام است؟ مسلماً ذهن انسان که بشر به یاری آن زندگی میکند، این سوال را به این علت مطرح کرد، که انسانها مشاهده کردند که هر برای هر چیزی در این دنیا عاملی و یا بقولی آفریننده ای وجود دارد. مثلاً، انسان از پیوند زن و مرد بوجود می‌آید و بقیه جانداران و حتی گیاهان هم از بارور شدن بتوسط گیاهان دیگر بوجود می‌آیند. پس اجداد ما به زمین و آسمان با شکوه نگاه میکردند و از خود میپرسیدند، که این آسمان درخشان با اختران درخشان و این زمین به این عظمت را چه کسی خلق کرده است؟ تاریخ بما میگوید که انسانها دوران طولانی را طی کردند تا به تکامل فکری برسند و این از آثار بجای مانده تمدنهای قدیمی پیداست. زمانی بود که آدمیان بدلیل عدم دانش و شناخت لازم نسبت به هستی برای هر پدیده ای خدایی میساختند و هرچقدر که علم بشر بیشتر میشد و آگاهی او نسبت بخود و جهان پیرامون رشد بیشتری میافت، در شکل و شمایل و ماهیت خدایانی هم که می ساختند تفاوت‌هایی پیدامیشد. این موضوع را قرآن مجید به زیباترین شکل بیان کرده، آنجا که حضرت ابراهیم (ع) به ظاهر و در اصل برای اثبات بی پایه بودن عقاید خرافی مردم بی ایمان وانمود کرد که او هم به خدایانیکه آنها میپرستیدند ایمان دارد. پس مانند آنها گفت که خدای من خورشید است. و وقتی که خورشید غروب کرد گفت من خدایی را که غروب میکند دوست ندارم و همینطوریکه به یک خدایان آنان را نام برد و بادلیل و منطق ثابت کرد که این خدایانی که آنها میپرستیدند، هیچکدام حقیقی نیستند و شایستگی پرستش را ندارند.

همه شما احتمالاً فیلم محمدرسول الله (ص) را دیده اید، در صحنه ای از آن فیلم، جناب عمار یاسر شبها مخفیانه به دیدن حضرت رسول میرفت تا از کلام الهی و قدسی آن حضرت استفاده کند، شبی در برگشته به منزل، پدرشان که بیدار و نگران او بودند با وی در رابطه با خدایان بحث میکردند و در این هنگام بدن عمار به بتی خورد که در آن منزل بود و آن بت روی زمین افتاد و شکست. پدر وی تکه های بت را از روی زمین جمع کرده و شروع به معذرت خواهی از آن نموده و میگفت او را ببخش تقصیر من بود و در این موقع عمار فرصت را مناسب یافته و به پدرش گفت، این بت که شما میپرستید، قدرت ندارد که از افتادن و شکسته شدن خود جلوگیری کند، آنوقت شما چگونه آنها را میپرستید؟ پدر در جواب گفت: این خدایان مظهر همه چیز ما هستند، ولی عمار در جواب گفت: **ولی افتاد و شکست و نتوانست جلوی افتادن خود را بگیرد.** واقعاً برای ما که در قرن بیست و یکم زندگی میکنیم باور کردنی نیست، ملتی بتهایی را که با دست خویش ساخته بودند پرستند. یعنی حماقت تا این حد، اما متأسفانه اگر نگاهی به دور و بر خود بیاندازید، خواهید دید که هنوز در این دوران هم پیدامیشوند، مللی و افرادی که روی عربهای جاهلیت راسفید کرده اند.

همین الآن در هندوستان عده کثیری موش و میمون و گاو را میپرستند، پس صدرحمت به عربهای جاهلی. باری وضعیت به این صورت بود تا ظهور پیامبران الهی، آنها یکی پس از دیگری آمدند و به تناسب فهم و درک مردم هر زمان خدای واقعی را به آنها معرفی کردند، اما در کمال تأسف باید گفت، از آنجاییکه هر پیامبری عمر مشخصی داشت، بمحض رحلت هر کدام از آنها، دوباره یک عده ای به خاطر نفع شخصی بساط بت پرستی را راه می انداختند. حال به اینجا که رسیدیم ببینیم، حقیقتاً آیا هستی خالق دارد؟ اگر جواب مثبت است پس در کجاست؟ چه شکلی است؟ آیا میشود او را دید؟ (به اطلاع خواننده گان محترم

برسانم که این بحث بسیار شیرین و دلنشین بوده و در کتاب هستی شناسی ما بطور کامل به آن پرداخته ایم). در جواب سوال اول باید بگویم که آنقدر براهین مختلف برای اثبات وجود خدا اقامه شده که شاید دیگر نیازی نباشد که من هم بخواهم در اینجا دلیل تازه ای بیاورم. اما مادراینجا از دیدگاه مکتب فکری خود **تایما** فقط یک دلیل می آوریم و آن این است که: بهترین دلیل برای اثبات وجود خدا، بودن شعور در درون تمام اجزای هستی میباشد، زیرا شعور از شعور نشأت میگیرد. پس باید شعور عالیتری در کل هستی موجود باشد و ما آن را (خدا) مینامیم.

پس این هستی خالقی دارد قدرتمند که همه چیز را در ید قدرت خود داشته و با حکمت ازلی و ابدی خود جهان را اداره میکند. از آنجاییکه او خالق همه چیز است، پس نمیتوان در باره او اینگونه صحبت کرد که از کجا آمده، چه شکلی است، او را چه کسی بوجود آورده و از این قبیل سوالات که معمولاً انسانها در قیاس با خود میپرسند. بلکه باید دانست که نسبت ما بخداوند مانند نسبت سلول است، نسبت به کل بدن. و هر سلول برای خود موجود زنده ای است که با تکثیر زاد و ولد میکند و عمر مشخصی دارد و بالاخره هم میمیرد. ولی خداست حی پاینده که هرگز در او مرگ و نیستی راه ندارد، زیرا او خود خالق آنهاست و هرگز جزء نمیتواند بر کُلّ احاطه یابد. پس او در همه جا هست و جایی نیست که از وجود او خالی باشد. فاقد شکل و صورت است زیرا خود خالق اشکال است.

حال بینیم این مطالبی را که بنده نقل کردم صحت دارد و با قرآن و شریعت وفق می دهد یا نه ؟

خدا در قرآن و کلام رسول (ص)

جان نمان در جسم و تو در جان نمان
ای نمان اندر نمان ای جان، جان

حال بینیم کتاب مقدس ما مسلمانان در باره خدا چه میگوید:

قرآن مجید در سوره حدید آیه سه میفرماید:

هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۲۶﴾

اول و آخر و پیرامون و پنهان اوست؛ و او به هر چیز داناست.

در کتاب (اثبات علمی وجود خدای و آخرت) این عبارت اینطور تفسیر میشود که: معنای عبارت فوق این است که آنچه در جهان هست، بعضی بحواس ظاهری بشر درک میشوند و مردم آنها را جسم میگویند و برخی درک نمیشوند یا به سختی درک میگردند، مانند قوه ها و ذرات اتم و آنچه مانند هوا فضا را احاطه کرده و غیر قابل لمس اند و مجموعه این مواد ظاهری و باطنی یک واحد را تشکیل می دهد که آن **خداست** و تمام این اشیاء مختلف از آنچه درون اتم بوده و دیده نمیشود تا بزرگترین کهکشانها و هر چه غیر آنهاست زمانی نبوده اند ولی آن واحد که میتوانیم او را خدا بنامیم به توسط « ماده‌المواد » آنها را خلق کرده است. ماده‌المواد، همان ماده اصلی و یگانه ای است که جهان از آن آفریده شده است. در بخشهای بعدی در باره آن بیشتر توضیح خواهیم داد.

اگر تمام این مواد مختلف که هستند اختلافشان از بین برود، بصورت همان واحد جهانی که بسیار لطیف و نامحسوس است در می‌آیند و در آن محو میگردند. حضرت علی (ع) در جایی میفرماید: خدا بسیار لطیف است و بر همه چیز احاطه دارد. موضوع لطیف بودن خدا را قرآن در آیه ۱۰۳ از سوره انعام و آیه ۱۴ از سوره ملک اینطور بیان میکند: لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۴﴾

خدای را چشمها درک نمیکنند ولی او چشمها را درک میکند و اوست آن لطیف بس آگاه .

و در آیه ۱۴ از سوره ملک میفرماید: أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۴﴾

آیا آن کسی که موجودات را آفریده از حال آنها! آگاه نیست؟» در حالی که او (از اسرار دقیق) باخبر و آگاه است! و به بیان رساتر اینکه: آیا او که آن لطیف بس آگاه است ممکن است به آفریده های خود دانا نباشد؟ خیر او به هر چه در سینه هاست بس دانا است.

همچنین در آیه ۱۱۵ از سوره بقره میفرماید: وَلِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ فَأَيْنَمَا تُولُوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾ مشرق و مغرب از آن خداست! و به هر سو که رو کنید، چهره خدا آنجاست و خداوند به هر چیز محیط و دانا است. شاعر می گوید:

به صحرا بنگرم صحرا توینم

بدریا بنگرم دریا توینم

نشان از قامت رعنا توینم

بهر جا بنگرم کوه و درودشت

همه از اوست و کرنیک بگری همه اوست

تراز دوست بگویم حکایتی بی پوست

یکی جویم، یکی گویم، یکی دانم، یکی خوانم

دویی از خود برون کردم یکی دیدم دو عالم را

مادهٔ المواد چیست ؟

اگر پذیرفتیم که جهان خالقی دارد، پس بناچار باید بپذیریم که این جهان با عظمت را باید از چیزی خلق کرده باشد. در مکتب ما تا ما معتقدیم که جهان در ابتدا از یک چیز که آن را (مادهٔ المواد) می نامیم خلق شده است. زیرا تنوع نمیتواند از تنوع بوجود آید، چون ایجاد دور تسلسل مینماید. بلکه باید بدانیم و علم امروز هم به این مطلب رسیده که کل جهان از یک چیز بوجود آمده است. و آن همان مادهٔ المواد و یا همان **شعور کیهانی** است. این مادهٔ المواد دارای شعور میباشد و اگر کسی به آن وصل شود میتواند هر چیز که اراده کند بوجود آورد، مرده زنده کند، آهن را به طلا تبدیل کند و خلاصه هر کاری که بفکر شما میرسد انجام دهد. بسیاری از عرفای بزرگ مامانند منصور حلاج و دیگران بواسطه ارتباط با این نیرو قادر به انجام کرامات بزرگی بودند، اما بعضی متأسفانه مادهٔ المواد را با خدا اشتباه گرفته و فکر کردند که خود را بخدا وصل کرده اند. مادهٔ المواد خالص ترین نیرو در هستی است و حتی قدرت آفرینندگی موجودات زنده را بطور کامل دارد. حال من به نکته ای در اینجا اشاره میکنم که مطمئنم شما تا کنون در هیچ کتابی آن را نخوانده و در هیچ کجا هم نشنیده اید، اما قبل از آن باید این نکته را تذکر بدهم که اگر شما با علوم غریبه آشنایی نداشته باشید شاید درست معنی این سخن را که الآن میخواهم بگویم متوجه نشوید. آن سخن این است: هزاران سال است افرادی که در زمینه علوم غریبه فعالیت میکنند در هنگام ساختن بعضی از طلسمات و بکار بردن آنها الزاماً باید یک متنی کوتاه یا بلند را بنام **عزیمت** بخوانند و کلمات عجیب و غریبی را که اسمهای موجوداتی بنام جنّ و موکل میپندارند آنقدر تکرار کنند و آنها را قسم بدهند که آنها را متأثر نموده و وادار به همکاری نمایند. اگر این افراد میدانستند حقیقت کاری که انجام میدهند چیست؟ شاید از وحشت موبردن آنها سیخ شود، من به یاری خدا بر این سِرّ آگاهی یافته و آن را برای

اولین بار در جهان در این کتاب افشا میکنم، فقط به این دلیل که این افراد بدانند که چه میکنند و شاید از این به بعد در انجام این قبیل اعمال رعایت احتیاط را بکنند. حقیقت این است که وقتی فردی مشغول ذکر خواندن یا عزیمت گفتن است، در واقع بدون اینکه خودش بداند و متوجه شود، در حال اتصال به مادهٔ المواد جهانی است و موجوداتی را که نام میبرد هیچکدام وجود خارجی ندارند. (البته این حرف به معنی عدم وجود جنّ و فرشتگان و ملائک و بقیه موجودات روحانی نیست. بلکه مطلب چیز دیگری است. اگر با تمرکز کامل مطالعه کنید انشاءالله درک خواهید نمود) بلکه او در حال خلق این موجودات است و اگر فرد آنقدر قدرت داشته باشد که بتواند با مادهٔ المواد ارتباط برقرار نموده و به آن متصل گردد آنگاه عجیب ترین اتفاق در جهان هستی رخ میدهد و آن این است که شخص موجودات روحانی را میآفریند و از این به بعد است که کار خطرناک میشود، زیرا اگر فرد عمل را ناقص انجام داده باشد، این قدرتی را که بوجود آورده به او می چسبد و ممکن است که باعث ایجاد مشکلات عدیده و حتی مرگ وی شود. اگر هم عمل را درست انجام داده باشد و فرضاً برای منظور خاصی دست به اینکار زده باشد، خوب فرض کنید که آن منظور برآورده شد. بعد از آن چه خواهد کرد؟ قدرتی را که آزاد کرده همینطور بحال خود رها خواهد کرد؟ اینجاست که بدبختی گریبانگیر فرد خواهد شد. پس من در اینجا هر چند که به بحث مامربوط نیست خواهش میکنم صرفاً با خرید یک کتاب بازاری و خواندن دستورات سرپا غلط این کتابها که خداوند از پدیدآوردگان نادان آنها نگذرد سر خود، دست به انجام عملی نزده و سلامتی خود و اهل خانواده خود را بخطر نیاندازید.

حال وقت آن رسیده بدانید که افرادی در گذشته وجود داشتند که دارای چنان استعدادی بوده اند که به این ماده‌المواد وصل شده و دست به انجام اعمال مُحَيَّرُالعقول بزنند. (البته حساب پیامبران الهی را از این افراد جدا کنید) افرادی مانند ژنده پیل و منصور حلاج و شیخ ابو سعید ابوالخیر و بایزید بسطامی و دهها و صدها نفر دیگر.

اینها با استفاده از قدرت ماده‌المواد می توانستند مرده زنده کنند ، بیماران لاعلاج را شفا دهند و حتی خاک را به طلا تبدیل کنند. اینها دارای چنان قدرتی بودند که اگر می خواستند می توانستند خود را برای همیشه زنده نگه دارند. مطمئناً هنوز برای شما ممکن است جای شک وجود داشته باشد و نتوانید این مطالب را باور کنید. بهمین دلیل بنده یک مثال بسیار واضح برای شما می آورم تا تمام تردیدهای شما برطرف شود.

ما قبلاً گفتیم که در این جهان همه چیز قابل تبدیل به همه چیز است و بهترین مثالش هم همان تولد خود ماست که از یک اسپرم و تخمک موجودی به نام انسان خلق می گردد. حال به این مثال توجه کنید تا بعداً و در ادامه این مطلب بیشتر با هم صحبت کنیم.

من مطلب آینده را بایک سؤال شروع می کنم. حیات یعنی چه؟

منشاء حیات و مفهوم زنده بودن

آیا تاکنون به چگونگی خلقت فکر کرده اید؟ این که جهان به این عظمت و موجودات درون آن چگونه خلق شده اند؟ آیا اصلاً به این موضوع مهم اندیشیده اید که یک بدن چگونه ساخته می شود؟ آیا هیچ می دانید که هر کس که به این راز پی ببرد، از نظر تئوری فقط یک قدم تا شناخت خالق فاصله دارد؟ من این یک قدم را با شما بر می دارم. به مطالب آینده توجه کنید.

در این بخش ما پرده از راز مهمی بر می داریم و آن راز چگونگی ایجاد خلقت است. چه خلقت جهان و چه خلقت انسان و تمام موجودات دیگر در کل کائنات. مطلب بسیار ساده است، فقط باید کمی حوصله بخرج دهید.

سکون و حرکت ماده

آیا شما معنی سکون و حرکت را می دانید؟ مسلماً پاسخ مثبت است. زیرا این سؤال بسیار ساده است اما تمام راز آفرینش در همین مطلب بسیار ساده نهفته است. اما اجازه دهید با وجود اینکه بنده می دانم که شما پاسخ این سؤال را می دانید، برای یادآوری به خودم یکبار دیگر معنی این دو مفهوم را ذکر کنم. معنی سکون این است: اگر یک شیئی برای مدت زمانی در جایی ثابت بوده و جابجا نشود، در اصطلاح می گویند: **این شیء ساکن است.** حال به معنی حرکت پردازیم.

حرکت، درست نقطه مقابل سکون است. یعنی اگر چیزی مدام در حال جابجایی از یک نقطه به نقطه دیگری باشد، می گویند: **این شیء در حال حرکت است.** حال بینیم این دو مفهوم چه ارتباطی با خلقت دارد؟ (مطالبی که از این به بعد بیان می شود خیلی سنگین است. دقت کنید).

وقتی می گوئیم : خلقت؛ در اصل منظور ما این است که کاری صورت گرفته است . مثلاً نقاشی، بعد از مدتها تلاش یک تابلوی نقاشی زیبا را به وجود آورده و به نمایش همگان می گذارد. در اینجا باید بگوئیم که وی خالق آن تابلو است. زیرا تا چند روز قبل آن تابلو وجود نداشت و حال ما می بینیم که روبروی ما قرار دارد. کار خالق آفرینندگی است. پس خلقت نوعی انجام کار است و این یعنی حرکت.

به بیان دیگر فردی تصمیم به انجام کاری گرفته (مثل کشیدن نقاشی) سپس وسایلش را آماده و مهیا کرده و در آخر ، فکر و اندیشه خود را روی بوم نقاشی پیاده کرده و به تماشا گذاشته است.

قبلاً درباره حرکت توضیح دادیم. حال بیشتر دراینباره توضیح می دهیم، اما همانطور که قبلاً عرض شد مطلب از نظر فلسفی بسیار سنگین بوده . لازم است که شما چندین بار آن را بخوانید تا درون مایه آن برایتان آشکار شود.

آشنایی با انواع حرکت

یک اتومبیل که ساکن در یک گوشه ای قرار گرفته، بمحض اینکه روشن میشود و از وضعیت قبلی خود که سکون بوده به وضعیت جدیدی در میآید که به آن حرکت میگویند. و یا چرخ یک دوچرخه، تا وقتی که نیرویی به آن وارد نشده، به شکلی ثابت قرار گرفته است اما به محض اینکه به آن نیرویی وارد شود از حالت سکون به حالت جدید در می آید که به آن حرکت میگویند. حال خوب به این مطلب توجه کنید: خلقت بطور کلی، یعنی خلقت آسمانها و زمین و غیره یک منشأ بیشتر ندارد و آن هم حرکت است.

توضیح اینکه، برای ساخته شدن هر چیز مگر غیر این است که باید یک فعل و انفعالاتی صورت بگیرد. خوب برای ساخته شدن جهانی به این عظمت هم حرکت عظیمی صورت گرفته تا این آفرینش

شکل گرفته است. حال به این مطلب هم توجه کنید: هر حرکتی که بصورت دائمی باشد از خود اثراتی را باقی میگذارد و همچنین برای ادامه آن محتاج چیزهای خاصی خواهیم بود در غیر این صورت حرکتی وجود نخواهد داشت. مثلاً یک چرخ نخریسی را اگر در نظر بگیرید. تا زمانی که کسی هست آن را حرکت بدهد و پنبه یا نخ برای رسیدن وجود داشته باشد آن چرخ خواهد چرخید و نخ هم تولید خواهد شد. مفهوم حیات و زندگی هم همین است. یعنی حرکت دائمی هدفدار.

یک سلول زنده از مقداری مواد و عناصر مانند آب و پروتئین و غیره تشکیل شده است. حال چطور امکان دارد که این مواد خود بخود دور هم جمع شده و تشکیل یک موجود زنده را بدهند. مگر غیر از این است که برای هر حرکتی باید یک عاملی وجود داشته باشد. پس عامل این جمع شدن و تشکیل سلول کیست و در کجاست؟ جواب این سوال را در سطور بعدی داده ایم.

حرکت هدفدار: معنی این حرف چیست؟ حرکت هدفدار کدام است؟ اجازه بدهید جواب این سوالات را با یک مثال ساده بدهم.

فرض کنید به دست یک میمون قلم مویی بدهند و او بیاموزد که چگونه قلم را در رنگ فرو کرده و روی بوم نقاشی شکلهایی را بکشد و نقاشی کند. کاری که هم اکنون در سیرکها مَد شده است. اما باید دانست، هر چقدر هم که آن حیوان بتواند اشکال زیبایی را روی بوم نقش کند، هیچ انسانی حکم به با شعور بودن میمون نمیدهد و نقاشی او را حاصل یک هدف و تفکر و عملی هدفمند نمیداند.

حال اگر همان قلم مو و رنگ را در اختیار یک انسان نقاش قرار دهند و از او بخواهند که مثلاً یک خانه را نقاشی کند و او بتواند یک خانه را نقاشی کند، ما میگوییم یک حرکت هدفدار انجام شده است.

زیرا، نقاش با هدف قبلی که کشیدن یک خانه بوده قلم در دست گرفته و همه استعدادش را در بثمر رسیدن این هدف صرف کرده تا حاصل کار همانی باشد که ما از او خواسته ایم. برخلاف میمون که اگر هم موفق شده باشد نقاشی زیبایی را هم خلق کرده باشد بر اثر تصادف بوده است.

حال به بحث خودمان برگردیم. همانطور که گفتیم، هستی از حرکت بوجود آمده است. اما نه از یک حرکت تصادفی، مانند آنکه دانشمندان علوم مادی فکر میکنند. بلکه این حرکت با هدف و نقشه قبلی انجام گرفته و عامل این حرکت هم کسی نیست جز خدای یکتا. حال باز از شما میخوام خوب به این نکته توجه کنید: **اگر بخواهد حرکتی به هر صورت بوجود آید به چند چیز نیاز است.**

اول: عامل حرکت، هر چه که میخواهد باشد. **دوم:** چیزی که قرار است حرکت روی آن صورت بگیرد یا پدید آید. **سوم:** موضوع حرکت. (یعنی اینکه قرار است چه چیزی حرکت داده شود).

حال اگر قرار باشد یک حرکت هدفدار انجام بگیرد مانند بوجود آمدن یک چیزی، هر چیز که میخواهد باشد، یک مطلب باید به آن سه تای اولی اضافه شود و آن این است که برای ایجاد یک حرکت هدفدار، عامل حرکت باید دارای شعور و عقل باشد.

خوب حالا به جاهای حساس داستان رسیدیم. اکنون شما یک گوجه فرنگی را در نظر بگیرید. این گوجه از چه چیز خلق شده است؟ حتماً خواهید گفت: از بذر گوجه، بله درست است. اما به من بگوئید، چه کسی و یا شعوری در درون بذر گوجه فرنگی وجود دارد که میتواند آب و کود شیمیایی و نور خورشید را تبدیل به محصولی به این قشنگی بکند. و یا مثال دیگر، مگر غیر از این است که در درون تخم مرغ فقط سفیده و زرده وجود دارد. حال اگر ما یک تخم مرغی را درون اطاقی بگذاریم و درب آن را قفل کنیم که کسی

تواند وارد یا داخل شود و بعد از چند روز درب اطاق را بگشاییم و مشاهده کنیم که تخم مرغ تبدیل به پوست شکسته ای شده و جوجه کوچکی جیک جیک کنان در داخل اطاق به این طرف و آن طرف میدود. چه فکری خواهیم کرد. مسلماً این جوجه از آسمان به زمین نیافتاده است. بلکه مواد داخل تخم مرغ تبدیل به جوجه شده است و در واقع یک حرکتی هدفدار انجام گرفته است. یعنی یک عامل با هوشی با امکاناتی که داشته سفیده و زرده داخل تخم مرغ را تبدیل به این جوجه خوشگل نموده است. یعنی مواد بیجان تبدیل به موجود جاندار شده است. (روی این موضوع خیلی فکر کنید).

نکته جالب این جاست که سفیده و زرده تبدیل به چیزهایی شده اند که از نظر ساختاری دیگر هیچ شباهتی به آن چیزی که در قبل بوده اند ندارند. شما بگویید چطور امکان دارد که سفیده و زرده تبدیل به ناخن و نوک و بال و پر بشوند و در آخر تشکیل یک موجود زنده را بدهند. آن عاملی که باعث این فعل و انفعالات یا تغییرات شگرف بوده کیست؟ و در کجاست؟ و یا از کجا آمده؟

آیا غیر از این است که هر کس و هر چه که بوده داخل همان تخم مرغ بوده. اگر اینگونه باشد پس باید چنین نتیجه بگیریم که آب و هوا و تخم مرغ و جوجه فرنگی همه زنده هستند. زیرا محصول یک حرکت هدفدارند و عامل این کارها هم در درون خود آنهایند. حال یک سوال: اگر ما اینگونه فکر کنیم، آیا کفر نگفته ایم؟ این طرز تفکر با معتقدات ما سازگاری دارد یا نه؟

جواب این است: خوشبختانه نه تنها کفر نگفته ایم بلکه این عقیده عین ایمان است. همانگونه که در قرآن میفرماید: هو الأول و هو الآخر. یعنی خدا اول و آخر هر چیز است. پس جایی نیست که از وجود خدا خالی باشد. پس خدا همه جا حضور داشته و وجود مقدس او به همه هستی احاطه دارد.

حال به این نتیجه میرسیم که هر موجود زنده ای حاصل یک حرکت هدفدار است و همچنین همانطور که در قبل گفتیم هر موجود زنده ای از تریلیونها اجزاء کوچک زنده تشکیل شده که آنها را سلول مینامند و میلیونها سلول هم دور هم جمع میشوند تا یک عضوی مثل دست یا پا را میسازند و از آنجاییکه هر موجود زنده ای در کل از اعضاء گوناگونی تشکیل شده، پس باید یک قدرتی وجود داشته باشد که بتواند این اعضاء متفاوت را در کنار یکدیگر قرار داده و بطور مثال در وجود انسان به این سی و سه تریلیون سلول فرمان بدهد که هر سلولی کار خود را درست انجام داده و خرابکاری نکند. برای این کار در درون بدن هر موجود زنده یک عضوی وجود دارد که مانند یک کامپیوتر مرکزی و یا یک فرمانده همه این بدن را با تمام سلولهای زنده رهبری میکند. به این فرمانده بزرگ مغز میگویند. البته هر سلول در درون خود حداقل یک مغز کوچک دارد که به آن هسته می گویند.

از این به بعد مطالب بسیار جذاب و مهیج میشود. شاید شما نتوانید با یکبار مطالعه این کتاب همه منظور نظر نویسنده را درک کنید. بنابراین توصیه میکنم، چند بار پشت سرهم کتاب را در آرامش کامل مطالعه کنید. تا هضم مطالب آن برایتان آسان شود.

خلقت انسان

منظور از خلقت انسان در اینجا بررسی آن از نقطه نظر تاریخی یا مذهبی و علمی نیست. بلکه منظور چگونگی ساخته شدن یک انسان بر اثر آمیزش بین یک زن و مرد می باشد. همه ما این را میدانیم که در اثر ایجاد رابطه جنسی بین یک زن و مرد، موجود دیگری درست شبیه به پدر و مادر بوجود می آید، ولی از چگونگی این آفرینش همه مطلع نیستند.

دستگاه تناسلی هر زن در طول یک ماه یک سلول زنده بوجود می آورد که به آن تخمک میگویند. این تخمک از لوله ها حرکت کرده و به سوی رحم رهسپار میشود و در آنجا منتظر میماند تا مرد با زن تماس جنسی برقرار کرده و بعد از رسیدن به اوج جنسی و ارضاشدن مقداری مایع را که درون آن میلیونها سلول زنده به نام اسپرماتوزوئید وجود دارند در دستگاه تناسلی زن انزال کند یعنی بریزد. تولید یا تکوین هر انسانی از اینجا شکل میگیرد. هر کدام از این سلولهای زنده یعنی تخمک یا اوول زن و اسپرم مرد به تنهایی نمیتوانند زنده باشند و محکوم به نابودی هستند. به همین دلیل کدام مدت محدودی وقت دارند تا بارور بشوند. در غیر این صورت از بین میروند. مثلاً در زن اگر تخمک بارور نشود تبدیل به خون قاعدگی میگردد و از بدن دفع میشود.

خلاصه اینکه وقتی تخمک زن با اسپرم مرد ترکیب شد. تبدیل به یک سلول زنده ای میگردد که به سرعت در حال تکثیر است. یعنی ابتدا این سلول زنده به دو قسمت و سپس هر کدام از این قسمتها خود به دو قسمت دیگر تقسیم میشوند و الی آخر. سپس کم کم یک توده گوشتی شکل میگیرد که عاقبت در طول نه ماه تبدیل به یک انسان کوچک میشود.

حال شاید لازم باشد شما یکباردیگر به مطلبی که در باره تبدیل تخم مرغ به جوجه گفتیم، سری بزنید و یکباردیگر آن را مرور کنید. چون در اینجا هم همان اتفاق افتاده است. یعنی از غذایی که مرد و زن خورده اند، خون تولید شده و از خون، یک سلول زنده بنام اوول در زن واسپرم در مرد بوجود آمده و از این دو سلول زنده، استخوانها و ماهیچه ها و پوست و مو و سر آخر یک موجود زنده ای خلق شده که هیچ شباهتی به آن سلول اولیه ندارد. برآستی در اینجا چه اتفاقی افتاده است.

شعور باطنی ، فرمانده درونی

واقعیت این است که درون تمام ذرات این جهان از آب و باد و آتش و خاک و هر چیز دیگری که بفکر شما برسد. شعوری و روحی وجود دارد، که چون در درون موجود است و بظاهر دیده نمیشود. ما آن را « شعور باطنی » یا « عقل درونی » و یا « ضمیر باطن » می نامیم.

این شعور درونی خصوصیات جالبی دارد. مهمترین خصوصیت آن این است که فکر نمیکند. یعنی کاری را بر اثر فکر، همانگونه که ما عامدانه تصمیم به انجام کاری میگیریم، انجام نمیدهد. بلکه فقط بوسیله نقشه و یا دستوری که به او بدهند کار میکند.

به همین دلیل شما اگر به آن وصل شوید و هر آرزویی بکنید حتی اگر خدای نکرده آن آرزوی مرگ شما باشد. او شما را به آن آرزو خواهد رساند. در دوران جنگ تحمیلی که چندین سال افتخار حضور در جبهه های نبرد علیه کشور متجاوز عراق را داشتم. بارها شاهد شهادت دوستان و همزمانم بودم و نکته عجیبی که گاهی اوقات، من و همه افراد حاضر در آن جا را متعجب میساخت آن بود که بعضی از این شهیدان گرانقدر بارها قبل از شهادت میگفتند که ما آرزو داریم مثل امام حسین (ع) و یا حضرت عباس

(ع) به شهادت برسیم. و این امر واقع میشد. یعنی مثلاً کسی که نیت کرده بود، مانند حضرت عباس به شهادت برسد. بالاخره بر اثر اصابت گلوله یا ترکش خمپاره و یا سلاحهای دیگر دستهایش قطع میشد و کسی که آرزو داشت مانند امام حسین به شهادت برسد به همان ترتیب سرش از بدن جدا میشد.

از این نمونه ها بسیار است. حتی در زندگی عادی اگر ملاحظه کنید گاهی اوقات افراد آرزوهایی میکنند و اصلاً بفکرشان نمیرسد که ممکن است در همان لحظه به این قدرت وصل شده باشند و وقتی از ته دل آرزویی را میکنند، آن آرزو فوراً جامه عمل بخود میپوشاند. مثلاً مادری بچه خود را نفرین میکند که: الهی زیر ماشین بری و امثال آن که متأسفانه چند نمونه رامن خودم شاهد بوده ام که، چند پسر در یک خانواده مدام موجب آزار پدر و مادر میشدند و پدرشان آنان را از ته دل نفرین کرد و در کمال ناباوری همه آنها به همان شکلی که نفرین شده بودند از دنیا رفتند.

القصد، همانطور که گفتیم این قدرت یا شعور درونی هر دستوری را که به او بدهند به همان شکل آن را انجام خواهد داد. حال در اینجا میخواهم به سوالی جواب بدهم که خیلی ها از من پرسیده اند و دغدغه بسیاری از جوانان است. خود من، سالیان درازی بود که چند سوال مهم فکر مرا بخود مشغول کرده بود و من جوابی برای آنها پیدا نمی کردم و حتی این سوالات گاهی اوقات اعتقادات مرا زیر سوال میبرد. یکی از این سوالها این بود که، چرا گاهی اوقات انسانهایی متولد میشوند که تا آخر عمر دیوانه و یا با نقص عضو های شدیدی روبرو هستند؟ آیا این با عدالت خداوند متعال در تضاد نیست؟ آیا این ظلم نیست؟ در آن زمان من از هر کس که میتوانستم و دستم به او میرسید، این سوال را پرسیدم. اما هیچکس، نه معلم و نه روحانی محل و نه هیچکس دیگر نتوانست جواب قانع کننده ای به من بدهد. بعدها و در مراجعات

روزمره مردم دیدم که این سوال از جمله پرسشهایی است که فکر اکثر آنها را بخود مشغول کرده است. حال با توجه به بحث شعور باطن من جواب این سوال را در اینجا برای اولین بار شاید هم در دنیا، در این کتاب می آورم و امیدوارم که شما با مطالعه آن جواب خود را گرفته باشید.

اگر یادتان باشد در بحث منشأ حیات گفتیم که حیات از حرکت هدفدار بوجود میآید و حرکت هدفدار هم احتیاج به عاملی باشعور دارد. این را هم گفتیم که شعور باطن همان عامل باشعور است، حال ادامه داستان .

واقعیت این است که برای آفرینش هر موجود زنده ای احتیاج به امکانات و عوامل زیادی است تا که یک موجود پا به عرصه حیات بگذارد. یکی از این عوامل همان نقشه کار است. شما اگر دقت کرده باشید یک قالبیاف نقشه قالی را روبروی خود میگذارد و براساس آن شروع به بافتن قالی میکند. حال اگر نقاش آن نقشه در هنگام کشیدن آن یک قسمت را فراموش کرده باشد. (توجه کنید در اینجا من به نکته مهمی اشاره کرده ام و آن این است که هر موجودی دو وجه دارد. مثلاً یک اتومبیل باید هر دو طرفش یک اندازه باشد. یا لباسی که تنمان میکنیم باید هر دو طرفش یک اندازه باشد. به این موضوع، « تقارن » میگویند که در نقاشی و هنر های دیگر جزو اصول کار است.) بافنده قالی طبق نقشه آن قالی را میبافد. حال اگر در آخر کار ما ببینیم که، در یکطرف قالی نقش یک گل بطور کامل بافته شده و در سمت دیگر اصلاً اثری از آن گل موجود نیست در اینجا چه کسی را مقصر میدانیم. بافنده یا نقاش قالی را؟ مسلماً نقاش را، زیرا بافنده فقط وظیفه بافتن قالی را دارد و به وسیله مواد اولیه و نقشه ای که در اختیار دارد. وظیفه خود را انجام میدهد. شعور باطن هم در بدن ما دقیقاً همین کار را میکند. با این تفاوت که بافنده قالی ممکن است با

دیدن نقصی به نقاش اطلاع دهد که نقشه مشکل دارد. اما شعور باطن اینکار را نمی‌کند. چرا؟ به دلایلی که در این کتاب جای بحث آنها نیست و ما انشاءالله در کتاب مستقل دیگری به این موضوع خواهیم پرداخت. اگر بخاطر داشته باشید در بحث تولید یا خلقت انسان گفتیم که هر انسانی از دو سلول تخمک و اسپرم بوجود می‌آید. حال می‌گوییم که درون هر کدام از این سلولها نقشه های تمام اعضای بدن موجود است که به آنها « ژن » می‌گویند. یعنی همان چیزی که بنام وراثت یا ارثی بودن می‌شناسید.

مثلاً اینکه می‌گویند: فلانی سرش طاس شده یا فلان بیماری را گرفته خدای نکرده مانند، سرطان، بعلت ارث و یا همین توارث است. مثلاً پدر یا مادرش داشته و از آنها به او رسیده است. حال می‌خواهیم ببینیم این یعنی چه؟ قبلاً گفتیم که شعور باطنی مانند یک قالبیاف عمل میکند. حال بدانید که در اینجانب نقشه قالی همان ژنها هستند. یعنی درون هر ژنی اطلاعات مربوط به ساخته شدن هر عضوی موجود است با تمام خصوصیات و ریزه کاری های آنها. مثلاً اینکه هر شخصی باید چند چشم داشته باشد و رنگ چشمانش چگونه باشد در این نقشه ها با دقت تمام آمده است. حال به این نکته بسیار مهم خوب دقت کنید:

اگر در نقشه یا ژنهای اعضای بدن یک انسان اشکالی وجود داشته باشد مثلاً در نقشه مربوط به ساخته شدن چشمان بجای دو چشم، دستور ساخته شدن یک چشم یا سه چشم و بیشتر آمده باشد. شعور باطن که گفتیم فقط دستورات را اجرا می‌کند. در هنگام ساختن چشمان شخص از روی دستور مثلاً سه چشم می‌سازد کاری به این ندارد که این اشتباه یا درست است. پس اگر شخصی با چنین عیوبی به دنیا می‌آید، مانند شش انگشتی بودن و یا دو سر داشتن و عیوبی اینچنین، علتش این است. حال به مطلب مهم بعدی توجه کنید:

یک قالبیاف برای بافتن قالی هم به نقشه احتیاج دارد و هم به مواد اولیه که در اینجانب قالی است. حال فرض کنید، که نخ مورد نظر اصلی نباشد و استحکام نداشته باشد و یا جنس و رنگ آن مطلوب نباشد. آنگاه با

این مواد اولیه سست غنّصُر یک قالی بافته شود. استحکام و دوام آن قالی چقدر خواهد بود. معلوم است هیچ در باره انسان هم به همین صورت است. یعنی اینکه اگر در صنعت قالی بافی مواد اولیه نخ است، در خلقت هر انسانی مواد اولیه عبارتند از: پروتئینها و ویتامینها و چربی و قند و خلاصه هزارو یک مواد دیگر که برای ساخته شدن اعضای بدن مورد نیازند و این مواد اولیه باید توسط مادر با خوردن غذاها و میوه هایی که این مواد در درون آنها موجود است و در مرحله بعدی با عمل گوارش و تبدیل آنها به مواد مورد نظر و حمل آنها توسط خون به جنین در شکم مادر برسد و یا بعبارت دیگر این مواد باید در اختیار شعور باطن گذاشته شود تا او بتواند آن عضو یا اعضای بدن را سالم بسازد. حال فرض کنید که یک مادر در دوران حاملگی بدلائیل مختلف نتواند، تغذیه خوب و مناسبی داشته باشد. آنوقت در این حالت چه اتفاقی می افتد؟ مسلماً در این حالت شعور باطن مانند بافنده ای که نقشه سالم در اختیار دارد ولی مواد اولیه سالم و کافی ندارد، مجبور است که نوزاد را با همان مواد اولیه ناقص بسازد و آنگاه ما شاهد این خواهیم بود که نوزادی متولد میشود که ظاهراً عیبی در او مشاهده نمیشود، اما در باطن ضعیف و شکننده است و هر لحظه با کوچکترین مشکلی از پادرمیآید و یا مثلاً چشمان ظاهرأ سالم و بی عیبی دارد، اما کارآیی ندارند و زود ضعیف شده و از کار میافتند. حال مشخص میشود که سلامتی خود زوجین و تغذیه درست مادر چقدر در سلامتی آینده کودک مهم است.

اکنون که به اینجا رسیدیم. مطمئنم شما پاسخ خیلی از سوالاتی را که در باره خلقت انسان داشتید، گرفته اید و به همان نسبت حتم دارم سؤالهای جدیدی هم برایتان پیش آمده، پاسخ آن سؤالها را هم شاید اگر عمری باقی بود در یک کتاب دیگر خواهیم داد؛ انشاء الله.

تا اینجا باید دانسته باشید که این شعور درونی قدرت زیادی دارد و قادر به انجام هر کاری هست. میتوان آن را همان دم الهی دانست. واز آنجا که ذره ای الهی است پس میتواند هر چه که از او بخواهیم آن را برای ما فراهم کند. شاید این مطالبی که میگویم باور کردنش برای شما خیلی سخت باشد. اما بدانید که واقعیت دارد و هر کس که بتواند خود را به این نیرو متصل کند میتواند هر کاری را که اراده کند انجام دهد. حتی میتوان بوسیله این نیرو غیب شد، طی الارض کرد، تمامی بیماریها را از بین برد و کلیه مریض ها را شفا داد. و حتی میتوان هر چیزی را به چیز دیگر تبدیل کرد. مثلاً میتوان یک مرد را به زن تبدیل کرد و یا یک پیر مرد هشتاد ساله را به جوانی هیجده ساله بدل ساخت. از همه مهمتر اینکه میتوان به کمک این نیرو جاودان شد و مرگ را متوقف کرد.

حال شما تصور کنید که اگر کسی بتواند به این نیرو وصل شود. چه کارهای شگفتی میتواند انجام دهد که کمترین آنها این است که میتواند سلامتی دائمی برای خود ایجاد کند و یا به آرزوهای خود جامه عمل بپوشاند و هیپنوتیزم راه رسیدن یا وسیله اتصال به این نیرو است. فقط در اینجا یک اشکال وجود دارد و آن این است که خداوند متعال همه انسانها را به صورتی خلق نکرده که همه بتوانند به نهایت این قدرت دست پیدا کنند و گرنه اگر همه میتوانند به آنجا برسند نظم هستی بهم میخورد. شاید از هر چند میلیون نفر تعداد انگشت شماری بتوانند به این قدرتها بطور کامل دست پیدا کنند. مثلاً پیامبران و امامان و افراد برگزیده دیگر، مانند: عرفای بزرگ و صوفیانی که سالهای سال ریاضت میکشند. ممکن است به لطف خدا تا اندازه ای به این قدرت بیکران دست یابند. در تاریخ کم نیستند افرادی که به این درجه رسیده باشند. افرادی مانند: منصور حلاج و احمد جامی معروف به ژنده پیل و عارف بزرگ عصر ما حضرت استاد شیخ حسنعلی نخودکی (رحمة الله) و امثال آنها که ذکر نام تمامی آنها در اینجا ممکن نیست.

همانطور که گفتیم درست است که همه مردم نمیتوانند به آن حدی برسند که بتوانند بوسیله این قدرت خود را جاودانی سازند. اما همه انسانها قادرند با استفاده از هیپنوتیزم و بطور کلی با رسیدن به تمرکز فکر فوق العاده، در حد خود از این قدرت بیکران استفاده کنند و کمترین بهره ای که هر کس با استفاده از این علم میتواند نصیب خود کند، همانا حفظ سلامتی و از بین بردن بیماریها و رسیدن به آرزوها میباشد.

حال بد نیست بدانید، یکی از نیروهایی که با وصل شدن به مادهٔ المواد نصیب انسان می شود، همان سیاله مغناطیسی است و می توان به وسیله آن هم هیپنوتیزم نمود و هم انرژی درمانی کرد.

در اینجا ما به آخر این کتاب رسیدیم. حال باید نتیجه گیری کنیم که ، آیا نیروی مانیه تیسمی وجود دارد یا خیر؟ و اگر وجود دارد، آیا می توان با آن هیپنوتیزم کرد یا خیر؟ در جواب این سؤالات باید عرض کنم : بله نیروی مانیه تیزم وجود دارد و به وسیله آن می توان هیپنوتیزم نمود.

در اصل و در این کتاب هدف اصلی من این بود که شما از وجود سه موضوع آگاه شده و آن را بپذیرید. این سه موضوع عبارتند از :

مطلب اوّل :

۱- شعور باطن وجود دارد.

۲- آن فرمانده بدن ماست و قدرت او نیز نامحدود است.

۳- او می تواند همه چیز را به هم تبدیل کند.

۴- اگر به او متصل شویم می توانیم از او هر آرزویی که داریم بخواهیم.

مطلب دوّم :

- ۱- هر چیز که در دنیا وجود دارد در بدن ما هم هست.
- ۲- نیروی مغناطیسم هم، هم در طبیعت وجود دارد و هم در بدن ما.
- ۳- با این نیرو هم می توان بیماران را شفا داد و هم می توان افراد را هیپنوتیزم کرد.

مطلب سوّم :

حتی اگر نیروی مانیه تیزم وجود نداشت، با توجه به اینکه مادهٔ المواد جهانی درون بدن ما هم وجود دارد پس می توانیم آن را خلق کنیم. هر چند که براساس نظریه تبدیل مواد به یکدیگر هم می توان این کار را انجام داد.

چند سال قبل، یک فیلم ساخته شد به نام « مردان ایکس » که به قسمتهای دوّ و سوّم هم رسید. هر چند موضوع این فیلم تخیلی است، اما حقیقت وجودی انسان را بیان می کند. اگر توانستید این فیلمها را ببینید و نظر خودتان را در باره آنها با من هم درمیان بگذارید. موفق باشید.